

اسناد کهن طوایف سُرخ‌ی، که در بخش نخست این رساله درج شد،^{۳۹} نکات مهم دیگری را نیز، از منظر مردم‌شناسی ایلات و عشایر ایران، مدلل می‌سازد: چنان‌که در اسناد فوق دیدیم، سازمان سیاسی طوایف سُرخ‌ی از گذشته دور بر «ساختار عشیره‌ای» و «نظام ریش‌سفیدی» استوار بود و خاندان پدری من ریش‌سفیدان و معتمدان مردم کوهمره و سُرخ‌ی بودند. این سنتی است که پس از انتقال کلانتری کوهمره به پدربزرگم، ملا شهباز سُرخ‌ی، و اعطای لقب «خانی» به او، نیز تداوم یافت. درباره ملا حاجی بابا ناصرو، ریش‌سفید سُرخ‌ی، پیش‌تر سخن گفته‌ام.^{۴۰} برجسته‌ترین «ریش‌سفید» سُرخ‌ی در دوران پهلوی حاج جهانزیر رحمانی (متوفی ۱۳۴۰)، از تبار کله رحمان، رئیس طوایف سُرخ‌ی و ریش‌سفید کوهمره در دوران ناصری، بود. پس از فوت ملا حاجی بابا (۱۳۵۶)، ملا ملک منصور رحمانی (متوفی ۱۳۸۴)، از تبار کله رحمان، به عنوان ریش‌سفید سُرخ‌ی و امین و ضابط بنچاق‌های ایشان شناخته می‌شد.

این تفاوت می‌کند با فرایند تکوین و پیدایش آن ایلات و عشایری که بر بنیاد رابطه «خان» و «رعیت» و بر محور مالکیت خصوصی رئیس ایل بر زمین (ملک و مرتع) پدید آمدند. علی گلاویژ در رساله پایان‌نامه خود «زمین» را «مسئله مرکزی در پیدایش عشیرت» در کردستان می‌داند.^{۴۱} او می‌نویسد:

«اسناد تاریخی نشان می‌دهد که مالکیت اراضی عشیرتی به‌طور عمده از دو طریق زیر به‌وجود می‌آید: ۱- اشغال مستقیم اراضی و ۲- تفویض خاک به صورت تیول جنگی از جانب حکومت به این یا آن گروه. طریقه دوّم نیز اکثراً و عملاً به درجات مختلف با کمک اشغال جامه عمل به خود می‌پوشید. در اسناد راجع به عشایر کردستان قبل از قرن نوزدهم و حتی در فولکلورهای موجود تاکنون به دلیل یا شاهدهی تصادف نکرده‌ایم که نشان دهد یک عشیرت کردستان از طریق خرید معمولی زمین به دست آورده باشد. با وجود این می‌توان احتمال داد که در گذشته‌ها این و یا آن عشیرت کردستان استثنائاً از طریق خرید زمین به دست آورده باشد و "خرید" زمین نیز در زندگی عشیره‌ای نقشی بازی کرده باشد. ولی

۳۹. همین کتاب، صص ۶۱-۱۲۵.

۴۰. همین کتاب، ص ۶۱.

۴۱. علی گلاویژ، مناسبات ارضی کردستان: فروپاشی نظام عشیره‌ای، تهران: انتشارات روزبه، ۱۳۶۱، ص ۳۵.

اگر چنین "خریدهایی" هم وجود داشته باشد، بدون ترس از مبالغه می‌توان ادعا کرد که آن "خرید" نه در مقابل فروش داوطلبانه بلکه اکثراً با اعمال جبر و اجبار به فروش همراه بوده است.^{۴۲}

گلاویژ نمونه‌های متعدد نشان می‌دهد از جمله فرایند پیدایش عشیرت مکرّی در سده پانزدهم میلادی را، که بر محور اقتدار شخصی به‌نام سیف‌الدین و با سیطره قهرآمیز او بر ناحیه دریاس پدید آمد.^{۴۳} و عشیرت سنجابی که بر محور خوانین سنجابی تکوین یافت. به‌نوشته گلاویژ، بختیار خان، از مؤسّسین عشیرت سنجابی در آغاز سده نوزدهم «حتی به اندازه قبر یک آدم زمین و ملک نداشت.» او در اراضی ملاکان کرمانشاهان رعیتی می‌کرد. پسرش، حسن خان، نیز سالیان متمادی در قریه سه تپه، متعلق به داراب خان، به اندازه دو جفت گاو رعیت بود. در زمان خشکسالی کار او بالا گرفت و، از طریق احتکار و معامله گندم و وام دادن به مالکین، به مالک چند روستا بدل شد. «وی پس از این‌که به صورت یک صاحب زمین بزرگ درآمد توانست عشیرت سنجابی را هم پایه‌گذاری کند.»

قبل از آن، سنجابی‌ها جزء طایفه زنگنه بودند. از آن پس، طوایف مختلف در پیرامون این خوانین گرد آمدند. مثلاً، طایفه عباسوند (هواسوند) در نیمه دوّم سده هیجدهم میلادی در ناحیه زهاب زندگی می‌کرد و پیرو مذهب تسنن بود. ولی به تأثیر از سید یعقوب گوران به سلک اهل حق گروید و به اراضی امروز سنجابی‌ها نقل مکان کرد. حکومت، اراضی طایفه جلیلود را، که از محل خود کوچ کرده و این اراضی خالی از سکنه بود، به مرادعلی و لطفعلی، دو برادر از سران عباسوند، واگذار کرد. سپس، گروه‌های

۴۲. همان مأخذ، صص ۴۰-۴۱.

۴۳. همان مأخذ، ص ۳۸.

با فوت سیف‌الدین (۹۱۲ ق.) پسرش صارم بن سیف‌الدین مکرّی حکمران منطقه دریاس و شهر ویران شد. او با قشون قزلباش شاه اسماعیل اول صفوی جنگید، دو تن از سرداران طایفه شاملو را کشت، سپس به دربار عثمانی پناه برد و با حکم سلطان سلیم اول حکومت منطقه را به دست گرفت. از او سکه منحصربفردی، ضرب شده در سال ۹۱۴ ق.، موجود است که در یک روی آن این عبارت نقش شده: «سلطان السلاطین صارم بیگ مکرّی» و در روی دیگر نام خلفای راشدین. بنگرید به مهرداد رامیدی نیا، «تاریخ ضرب سکه‌های ساوجبلاغ مکرّی» در آدرس زیر:

<http://www.govar-mehabad.net/detail.asp?id=1043>

دیگر از عراق و شیراز به این نواحی مهاجرت کردند و به عباسوند‌ها پیوستند. این طایفه ناهمگون پس از مدتی به ایل سنجابی پیوست و از چهار دسته نیروهای مسلح، که سنجابی‌ها موظف بودند در اختیار دولت قرار دهند، یک دسته را متقبل و بدینسان جزء ایل سنجابی شد. حسن خان، اولین رئیس ایل سنجابی، معاصر با اواخر سلطنت فتحعلی‌شاه بود و حکم ریاست خود را از والی کرمانشاه گرفت.^{۴۴}

چنان‌که در اسناد کهن طوایف سُرخ‌ی دیدیم، اگر ادعای گلاویژ در مورد کردستان درست باشد، در کوهمره عشیره چنین ویژگی نداشت؛ عشیره (طایفه) بر محور قدرت و ثروت و مالکیت رئیس عشیره (خان یا هر نام دیگر) بر «زمین» پدید نیامد؛ از دیرباز وجود داشت و حمایت آن اعتبار و اقتدار رئیس عشیره را سبب می‌شد.

برخلاف آن‌چه گلاویژ از کردستان ذکر کرده، در کوهمره تملک زمین تماماً بر معامله مشروع و قانونی استوار بود و اسناد معاملات به مهر معتمدان کوهمره و سُرخ‌ی و گاه محضرداران رسمی شیراز مهور می‌شد. در قبال زمین مورد معامله نیز پول قابل‌اعتنایی پرداخت می‌شد که بیانگر رونق دامداری و ارزش افزوده قابل توجه علوفه مراتع پس از تبدیل آن به گوشت قرمز در سده نوزدهم میلادی است.

اسناد کهن طوایف سُرخ‌ی در مسئله حقوق زنان، به‌ویژه در زمینه ارث، نیز حائز اهمیت مردم‌شناختی است:

بهمن‌بیگی جوان در پایان‌نامه دانشگاه تهران خود (چاپ اول، ۱۳۲۴) حق ارث‌بری زنان را در عشایر فارس بسیار محدود می‌کند تا بدان‌جا که می‌نویسد:

«در میان قبایل جنوب هر گاه مردی را پسر و دختری باشد که هر دو وفات نموده و از آنان اولاد ذکوری باز ماند، پس از مورث میراثش به اولاد پسر می‌رسد و پسر دختر اگر از گرسنگی هم بمیرد سهمی از مال جدّ مادری نخواهد داشت.»^{۴۵}

گلاویژ نیز همین ادعا را مطرح می‌کند و می‌نویسد:

«محرور بودن دختران در عالم عشایری از حق ارث زمین از یک ضرورت

۴۴. گلاویژ، همان مأخذ، صص ۴۱-۴۴.

۴۵. محمد بهمن‌بیگی، عرف و عادت در عشایر فارس، شیراز: انتشارات نوید، ۱۳۸۱، ص ۴۷.

ناشی می‌شد که آن هم ضرورت حفظ "تمامیت اراضی" حریم عشیرت بود. دختر، اگر از ارث ارضی پدر سهم می‌گرفت، می‌توانست وقت شوهر کردن آن را با خود به دیگران منتقل نماید و چنین جریانی می‌توانست حریم ارضی عشیرت و بالتیجه خود عشیرت را متلاشی سازد.^{۴۶}

بهمن‌بیگی و گلاویژ در مسئله ارث‌بری زنان در عشایر فارس و کردستان از فضای روشنفکری زمان خود متأثر بودند که گریه‌برداری از الگوی قبایل باستانی یونان و روم و تعمیم آن به عشایر ایران را تشویق می‌کرد. جمله‌ای که از گلاویژ، درباره علل محرومیت زنان از ارث برای حفظ تمامیت اراضی عشیرت، نقل کردم، اقتباس از جمله فریدریش انگلس، یکی از دو بنیانگذار مارکسیسم، است.^{۴۷} من در پایان‌نامه دانشگاه تهران خود این اشتباه را تکرار نکردم و نوشتم:

«در ایل سُرخ‌ی طبقه‌بندی وراثت بر اساس فقه جعفری است... سلب ارث از دختر، علی‌رغم تمایل خود او، امکان‌پذیر نیست و در صورت بروز اختلاف ریش‌سفیدان ایل همواره از حق دختر در ارث‌بری حمایت کرده و این حمایت‌گری تا حدود زیادی دست برادران متعددی را کوتاه می‌سازد.»^{۴۸}

اسناد کهن طوایف سُرخ‌ی بیانگر بهره‌مندی کامل زنان کوهمره از حق ارث و مالکیت زمین است. در سند چهارم (۱۲۶۰ ق.) «علیاحضرت بی‌بی خانم بنت مرحمت پناه خواجه کاظم دارنجانی»، در سند ششم (۱۲۶۱ ق.) «علیاحضرت بی‌بی پریجان خانم بنت مرحمت پناه خواجه محمدحسین دارنجانی»، در سند دهم (۱۲۶۴ ق.) بی‌بی قابل بنت مزارع محمدیوسف سُرخ‌ی (خواهر مزیر ابوطالب و مزیر غلام و مزیر محمد در سند شماره دو) و بی‌بی دختر بست (دختر بس) بنت مرحوم مزارع جهان بخش سُرخ‌ی، در سند دوازدهم (۱۲۸۰ ق.) بی‌بی مهربانو بنت مرحوم دهدار محمدحسین سُرخ‌ی، و در سند چهاردهم (۱۲۸۱ ق.)، که به مهر

۴۶. گلاویژ، همان مأخذ، ص ۴۶.

۴۷. فریدریش انگلس در *منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت* (۱۸۸۴) درباره علل محرومیت دختران قبایل یونان باستان از ارث نوشت: «اگر دختر شخص ثروتمندی هنگام فوت پدرش سهم ارث می‌برد و اگر به شخص خارج از طایفه، یعنی به عضو طایفه دیگر شوهر می‌کرد، در آن صورت این ارثیه را هم با خود به آن طایفه انتقال می‌داد. چنین امری، اگر معمول می‌شد، پایه‌های حقوق قبیله‌ای را متزلزل می‌ساخت.»

۴۸. شهبازی، *ایل ناشناخته*، ص ۱۵۲.

نیایم ملا کرملی سُرخ‌ی مهور است، «علی‌اشنان بی‌بی پری خانم و بی‌بی فاطمه خانم و بی‌بی سلبی بنت مرحوم مزارع محمد سُرخ‌ی» املاک خود را می‌فروشند. زنان در کوهمره از حقوق اجتماعی بیش‌تر برخوردار بودند از جمله حق شرط تعیین محل سکونت در زمان انعقاد عقد ازدواج. در قباله ازدواج پدر بزرگم، ملا شهباز کلانتر کوهمره، و همسرش، بی‌بی سلطنت بنت عبدالله خان دارنجانی، متعلق به ۱۱ شعبان ۱۳۲۹ ق.، این شرط دیده می‌شود: «و ضمن العقد زوج مزبور اقرار و اعتراف نمود که زوجه مزبوره را بدون رضائها از قریه دارنجان بیرون نبرد.»

بهره‌مندی کامل زنان از ارث حتی در عشایر قشقایی نیز وجود داشت. موارد فراوان می‌توان ذکر کرد. یک نمونه، بانو گشسب،^{۴۹} خواهر سلطان محمد خان ایلخانی (متوفی ۱۷ جمادی‌الثانی ۱۳۰۹ ق.)، است که به حاج بانو بی‌بی معروف بود. حاج نصرالله خان، ایلخان بعدی قشقایی که فردی طماع و نالایق بود، خواهر دیگر سلطان محمد خان را، به نام حاج قمر بی‌بی، به زنی گرفته بود. تنها وراثت سلطان محمد خان این دو خواهر بودند. به‌رغم این‌که حاج نصرالله خان با حاج حسنعلی خان نصیرالملک و محمدرضا خان قوام‌الملک پیوند نزدیک داشت و دختر خود، شمس‌الزمان، را به همسری حبیب‌الله خان (قوام‌الملک بعدی) درآورد، نتوانست ارثیه کلان سلطان محمد خان را از چنگ خواهر زنش، حاج بانو بی‌بی، خارج کند. این ارثیه املاک پهناوری را در بر می‌گرفت چون خانیک و ماینک (فراشبند) و سده (آباده). حاج بانو بی‌بی به همسری حاج محمدکریم خان کشکولی، حاکم بهبهان و کازرون و نماینده ایل قشقایی در مجلس دوم، درآمد و در نتیجه این ثروت از خاندان ایلخانی خارج شد. حاج بانو بی‌بی همان زنی است که محزون،^{۵۰} شاعر نامدار قشقایی، در ستایش از او چنین سرود:

بانوی بانوانم من، شوخ ابرو کمانم من
نیجه خان دُر، نیجه شاه دُر، چخب دولت‌سراستنن^{۵۱}
حاکم کازرانم من، نژاد ایلخانم من، چخب دولت‌سراستنن^{۵۲}

49. Gashasb

۵۰. سید محمد ابراهیم (۱۲۴۶-۱۳۰۴ ق.) فرزند سید علیرضا مستخلص به «مأذون» و معروف به «محزون» از سادات لر کهگیلویه و از مادر قشقایی بود. تاکنون هیچ شاعر ترک‌زبانی جایگاه او در ایل قشقایی به دست نیاورده است. اشعار لری و فارسی زیبایی نیز دارد.
۵۱. چه خانی، چه شاهی، از دولت‌سرایش درآمد.

ساختارهای سیاسی سنتی در عشایر جنوب

خاندان من، صرف‌نظر از روایات شفاهی، تا آنجا که اسناد مکتوب نشان می‌دهد، از اوائل سده نوزدهم میلادی ریش سفیدان و معتمدان کوهمره بودند. در نخستین سند از اسناد کهن طوایف سُرخ‌ی، متعلق به سال چهاردهم سلطنت فتحعلی‌شاه (۱۲۲۵ ق.) از نیایم، هاشم، با عنوان «ملا هاشم سُرخ‌ی» یاد شده.^{۵۳} پس از آن نیز نیاکانم عنوان «ملا» داشتند که بیانگر شیخوخیت و جایگاه محترمانه ایشان در کوهمره است.

حداقل از اواسط دوره ناصری ریش سفیدان روستای گرمسیری شکفت در کوهمره از جایگاهی ممتاز برخوردار بودند. اینان، به سان بزرگان نواحی جنوبی‌تر ایران، دشتی و دشتستان و تنگستان، «رئیس» خوانده می‌شدند. از حوالی سال ۱۳۰۰ ق.، یعنی تقریباً در دهه پایانی عصر ناصری، در مُهر ریش سفیدان و بزرگان شکفتی با عنوان «خان» مواجه می‌شویم که در ترکیب با عنوان «رئیس» به کار رفته است: «رئیس محمد خان شکفتی».^{۵۴} و تقریباً از همین زمان با لقب «خان» در میان خاندان‌های «رئیس» در روستای مرکزی دیگر کوهمره، دارنگان، مواجهیم. اولین «خان»‌های دارنگان که می‌شناسیم «محمدعلی خان دارنگانی» (پدر خان‌بابا خان) و «داراب خان دارنگانی» (پدر جهانگیر خان) هستند. عنوان پدری سایر «خان»‌های دارنگان «رئیس» است: «عبدالله خان دارنگانی پسر رئیس خسرو است و کربلایی اسفندیار خان پسر رئیس ابوالحسن».^{۵۵}

درباره القاب و عناوین کهن بازمانده در کوهمره پیش‌تر سخن گفته‌ام،^{۵۶} درباره مناصب «رئیس» و «کلانتر»، به عنوان دو ساخت سنتی سیاسی کهن و کارآمد در جامعه ایرانی، توضیح زیر ضرور است:

←

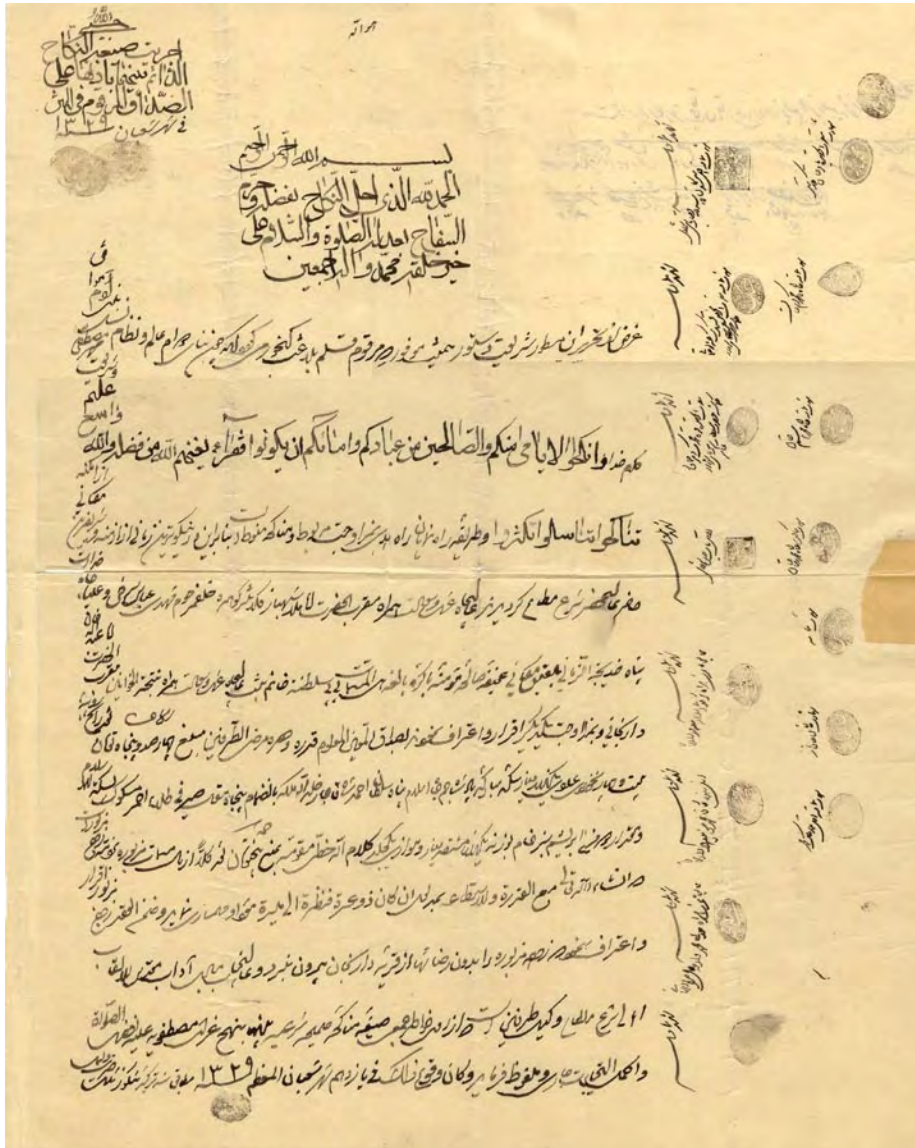
۵۲. مصاحبه با مادرم، فرخ بی‌بی، نوه حاج محمدکریم خان کشکولی، سه‌شنبه ۱۵ آبان ۱۳۸۶. حاج محمدکریم خان سیاستمداری آگاه و در محافل حکومتی تهران بسیار متنقد بود. او اسباب صعود اسماعیل خان صولت‌الدوله را به ایلخانی‌گری قشقایی فراهم آورد و چنان قدرتمند بود که به خدیجه بی‌بی کشکولی، همسر صولت‌الدوله، می‌گفت: «من شوهرت را ایلخان کردم و هر گاه بخواهم معزولش می‌کنم.» خدیجه بی‌بی دختر حاج جهان بی‌بی، خواهر حاج محمدکریم خان، بود.

۵۳. همین کتاب، ص ۶۳.

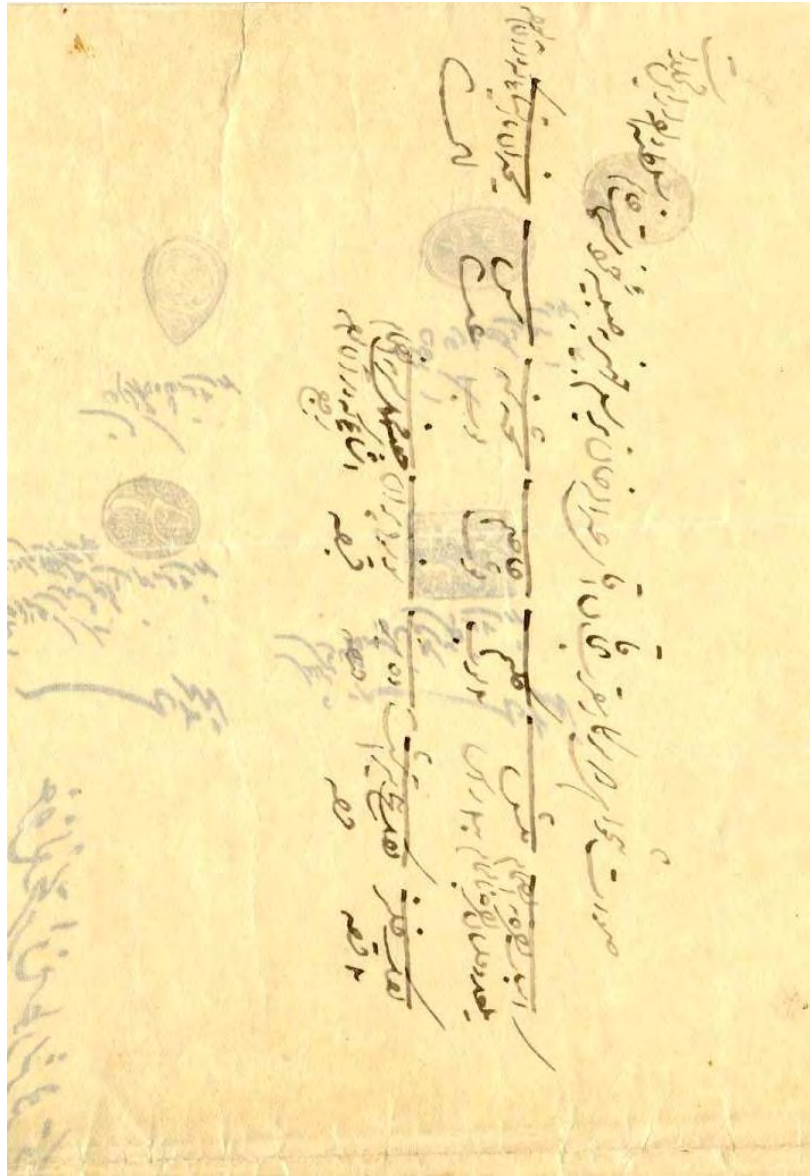
۵۴. همین کتاب، ص ۹۲.

۵۵. همین کتاب، ص ۹۶.

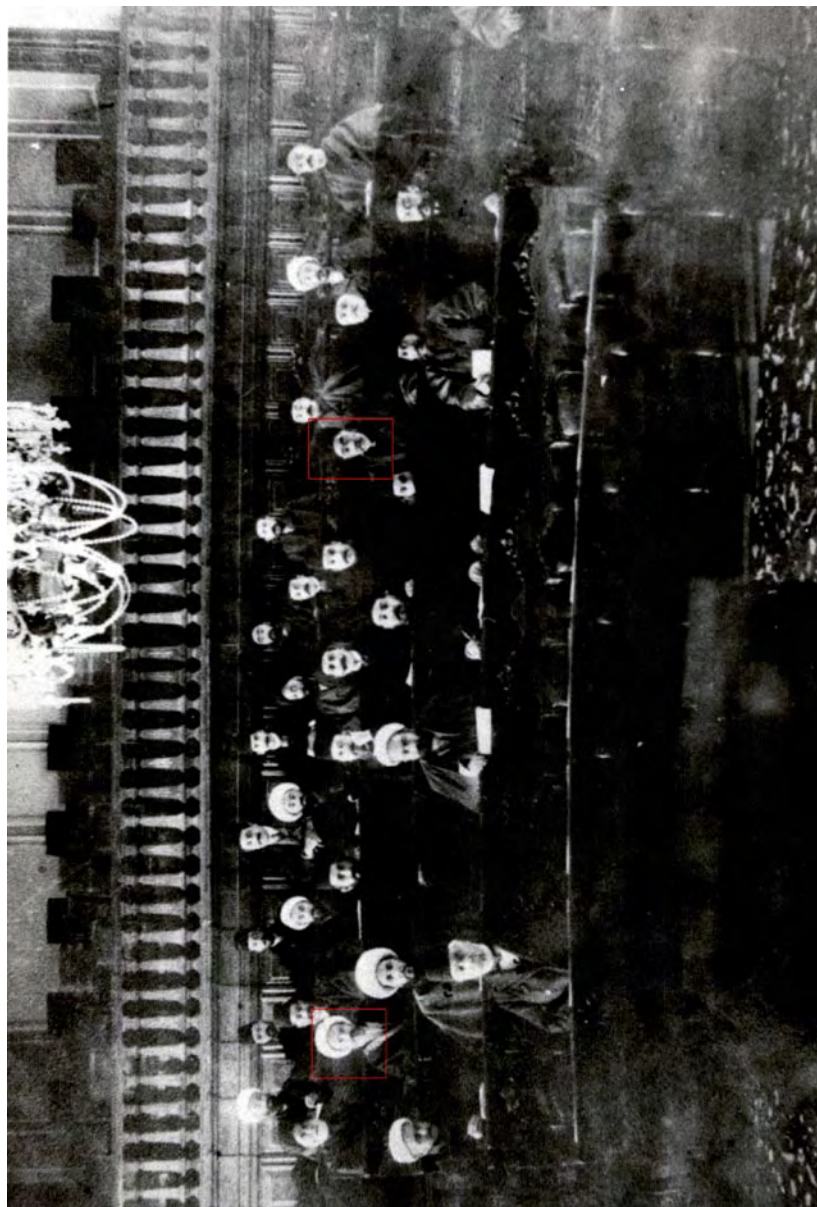
۵۶. همین کتاب، زیرنویس صص ۶۴-۶۵.



عقدنامه ملا شهباز خان کلانتر کوهمره و بی بی سلطنت بنت عبدالله خان دارنگانی (۱۱ شعبان ۱۳۲۹ ق.)
 «و ضمن العقد زوج مزبور اقرار و اعتراف نمود که زوجه مزبوره را بدون رضائنا از قریه دارنگان بیرون نبرد.»



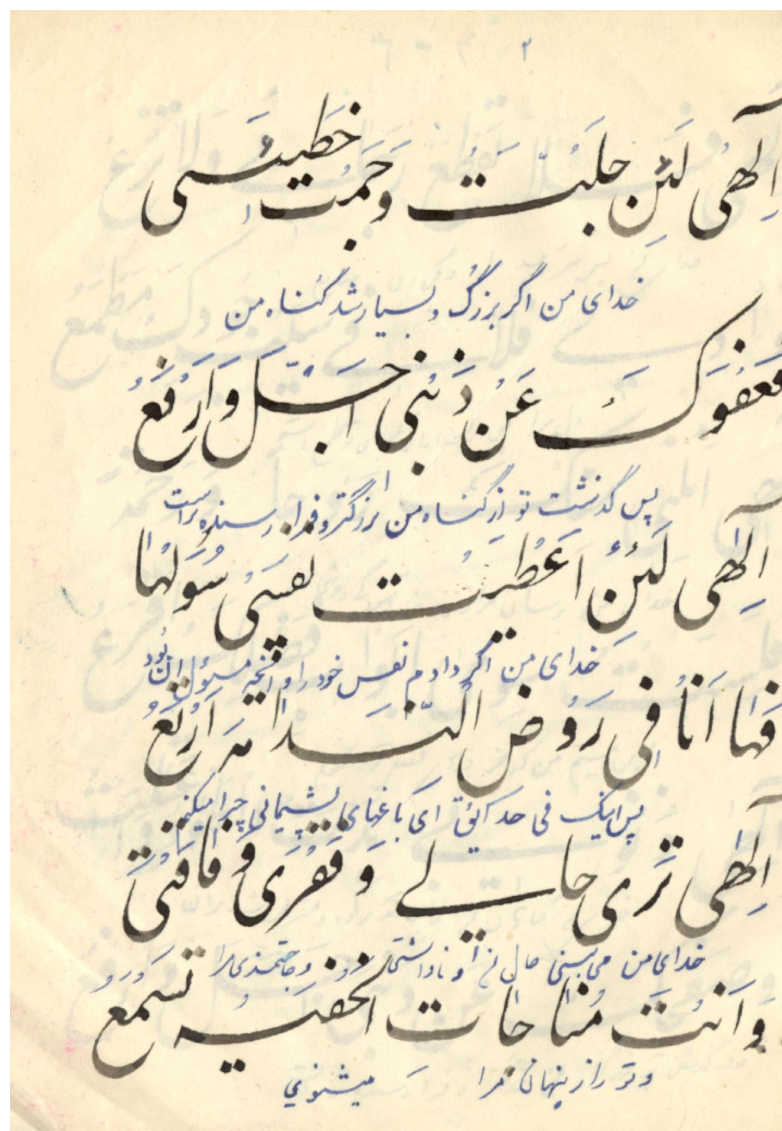
صورت جهیزیه بی بی سلطنت دارنگانی
وفور تفنگ در این جهیزیه جالب است.



حاج محمد کریم خان کَشکولی، نیای مادری‌ام، نماینده ایل قشقایی در مجلس دوّم مشروطه (با کادر مشخص شده)، نفر دیگر در همان ردیف شیخ ابراهیم زنجانی است.



حاج محمد کریم خان کشکولی، نماینده ایل قشقایی در مجلس دوم مشروطه
با حکیم الملک (ابراهیم حکیمی) [نشسته] و نصرالله (اعتلاء الملک) خلعت بری [ایستاده]



مناجات به خط پدر بزرگم، امراالله خان کاشکولی

از دوران سلجوقی، منصبی به نام «رئیس» پدید آمد. «رئیس» نماینده رسمی مردم منطقه یا عشیره یا صنف یا محله خود در نزد حکومت محسوب می‌شد و دارای اختیاراتی وسیع‌تر از «کلانتر» عهد صفوی بود. امروزه، لقب «رئیس» در نواحی عشایری جنوب ایران یادگاری از این ساخت سیاسی عهد سلجوقی است. در دوران صفوی، منصب «رئیس» عهد سلجوقی متروک و به جای آن منصب جدیدی به نام «کلانتر» وضع شد. کلانتر نهادی حکومتی به‌شمار نمی‌رفت؛ با والی، بیگلربیگی، حاکم، وزیر و داروغه فرق داشت و نهادی واسط میان مردم و حکومت انگاشته می‌شد.^{۵۷} کمپفر آلمانی، که در سال‌های ۱۶۸۴-۱۶۸۵ در ایران حضور داشت، نهاد کلانتر عصر صفوی را چنین توصیف کرده است:

«کلانتر کارهای شهرداری را بر عهده دارد و به مشکلات کار مردم شهر

۵۷. در زمان شاه طهماسب ایران به پنجاه واحد اداری تقسیم می‌شد و هر واحد زیر نظر فردی قرار داشت که «حاکم» یا «سلطان» خوانده می‌شد. ظاهراً از زمان شاه عباس اول حکام ایالات به «بیگلربیگی» موسوم شدند. بیگلربیگی مستقیماً زیر نظر شاه اجرای وظیفه می‌کرد و با لقب «خان» شناخته می‌شد. در اواخر صفویه، بیگلربیگی‌های گرجستان، داغستان، خوزستان و لرستان «والی» خوانده می‌شدند. این والیان معتبرترین و محترم‌ترین بیگلربیگی‌ها بودند و به خاندان‌های حکومت‌گر موروثی منطقه خود تعلق داشتند. به‌نوشته کمپفر، شاه در انتخاب بیگلربیگی سایر مناطق کاملاً آزاد و مختار بود ولی والی تنها از میان اعضای خاندان‌های بومی آن منطقه برگزیده و منصوب می‌شد. «در همین اواخر شاه سلیمان حکومت لرستان را به یک خان غیرمحل داد، اما مردم از این کار سخت ناراضی شدند و با حاکم تحمیلی رفتاری اهانت‌آمیز کردند و بلوایی به پا شد که در نتیجه آن خان با زنان و فرزندان با یک تا پیراهن از آن دیار بیرون رانده شد.» (انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۳، ص ۱۶۲)

از دوران شاه عباس اول، به حکمرانان فروتر و تابع بیگلربیگی، «حاکم» و «سلطان» گفته می‌شد. حکام اداره شهرها و برخی ایلات بزرگ را به‌دست داشتند. مثلاً، حاکم آستارا، حاکم مراغه و ایل مقدم، حاکم ایل افشار، حاکم قراچه‌داغ، حاکم ایل دنلی، حاکم سراب، حاکم ایل شقاقی و غیره تابع بیگلربیگی تبریز بودند. تعدادی از حکام و سلطان‌ها مستقیماً زیر نظر شاه قرار داشتند. «وزیر» مسئول امور اداری و مالی منطقه بود و مدیریت املاک دولتی را به‌دست داشت. «داروغه» جانشین و نماینده حاکم بود و مسئول حفظ نظم و نسق شهر و رسیدگی به جنایات و جرایم و به‌نوشته کمپفر به «رسیدگی و مراقبت در امور اهالی» کمتر کار داشت. (همان مأخذ، ص ۱۶۳) بنابراین، کارکرد «کلانتر» کاملاً روشن و متمایز بود و وی به‌عنوان نماینده مردم و مسئول رسیدگی به امور آنان شناخته می‌شد.

رسیدگی می‌کند و دفاع از حقوق آنان را در برابر حاکم به عهده دارد و مثلاً در محاکم یا هنگامی که تحمیل زیاد به اهالی بشود او اقدام می‌کند. او می‌کوشد که زحمات و کارهای مشکل به صورت یکنواخت بین همه مالیات‌دهندگان تقسیم شود و به بعضی‌ها اجحاف نشود. از آن گذشته کلانتر می‌کوشد که عوارض و مالیات‌ها را وصول کند.^{۵۸}

این سرشت دمکراتیک نهاد «کلانتر» در مورد نهاد «رئیس» عصر سلجوقی، که سلف «کلانتر» صفوی شناخته می‌شود، نیز مصداق دارد. لمبتون می‌نویسد:

«چنین می‌نماید که رئیس [عصر سلجوقی] و کلانتر [عهد صفوی] رابط بین اهالی مملکت و حکومت بوده‌اند... تاورنیه... می‌گوید که کلانتر فقط در قبال شاه جوابگوست و در مقابل بی‌عدالتی و اذیت و آزار حاکم در دفاع از مردم مسئول است. کورنل لوبرون می‌گوید که قدرت کلانتران در شهرهای بزرگ، خصوصاً در اصفهان، فقط طبقات پایین را دربرمی‌گیرد. آن‌ها محافظین مردم به‌شمار می‌روند و از دعاوی آن‌ها در دیوان عدالت دفاع می‌کنند... به‌نظر می‌رسد که در اصفهان کلانتر [شهر] بیش‌تر با اصناف سروکار داشته و از سوی حکومت بر آن‌ها نظارت می‌کرده است.»^{۵۹}

در تذکره الملوک، متعلق به دوران شاه سلطان حسین صفوی، یکی از وظایف کلانتر تسجیل و رسمیت بخشیدن به انتخاب «کدخدایان محلات و ریش‌سفیدان اصناف» ذکر شده و در توضیح آن چنین آمده است:

«سکنه هر محله و هر صنف و هر قریه، هر که را امین و معتمد دانند فی‌مابین خود تعیین و رضانامچه به اسم او نوشته و مواجبی در وجه او تعیین نموده و به مهر نقیب معتبر نموده، به حضور کلانتر آورده، تعلیقه و خلعت از مشارالیه به جهت او باز یافت می‌نمایند.»^{۶۰}

یکی دیگر از وظایف کلانتر، رسیدگی به اعتراض اصناف درباب مالیاتی است که

۵۸. کمپفر، همان مأخذ، ص ۱۶۴.

۵۹. آن لمبتون، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳، صص ۱۶۴-۱۶۸.

۶۰. میرزا سمعی، تذکره الملوک، به کوشش سید محمد دبیرسیاقی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸، ص ۴۷.

محصلین دیوانی تعیین می‌نمودند و رسیدگی به سایر اختلافات از این قبیل.

«تمیز و تشخیص گفتگویی که اصناف در باب قدر بنیچه و سایر امور متعلق به کسب و کار خود با یکدیگر داشته باشند با کلاتر است که بهر نحو مقرون به حق و حساب و معمول مملکت باشد از آن قرار به عمل آورند و از هر کس که به رعیت جبری و تعدی واقع شود، بعد از آن که به کلاتر شکوه نمایند، بر ذمه اوست که از جانب رعیت مدعی شده، اگر خود تواند رفع نمود فبها، والا به وکلاء دیوانیان عرض نموده، نگذارد که از اقویا بر ضعفا جبر و تعدی واقع شده موجب بددعایی گردد.»^{۶۱}

در مأخذ فوق، رابطه کدخدایان، ریش سفیدان و استادان اصناف با کلاتر و نقیب چنین بیان شده است:

«در بیان شغل عالی حضرت نقیب: خدمت مشارالیه تشخیص بنیچه اصناف است که هر سال در سه ماهه اول کس تعیین و کدخدایان هر صنف را حاضر نموده، به رضای یکدیگر بر وفق قانون و حق و حساب و معمول و دستور مملکت، بنیچه هر یک را مشخص و طوماری نوشته، مهر نموده، به سر رشته کلاتر سپارد که متوجهات دیوانی هر صنف در آن سال از آن قرار تقسیم و توجیه شود. دیگر، هر صنف که استاد تعیین می‌نمایند، باید نزد نقیب اعتراف به رضامندی به استادی آن شخص نموده و معتبر ساخته، نزد کلاتر آورده، تعلیقه باز یافت نمایند.

دیگر، تعیین ریش سفیدان درویشان و اهل معارک و امثال این‌ها با مشارالیه است.»^{۶۲}

جمله اخیر روشن می‌کند که تنها در مورد صنوفی از قبیل متکدیان (درویشان) و معرکه‌گیران (اهل معارک)، ریش سفیدان از سوی نقیب تعیین می‌شدند و اعضای سایر صنوف، که نقش مولد در اقتصاد داشتند، به روشی کاملاً آزاد، کدخدایان، ریش سفیدان و استادکاران خود را تعیین می‌کردند.

بنابراین، «کلاتر» مانند «رئیس» بیش تر نماینده رسمی مردم صنف خود بود تا مأمور

۶۱ همان مأخذ، صص ۴۷-۴۸.

۶۲ همان مأخذ، صص ۴۹-۵۰.

حکومت. به عبارت دیگر، منصب «کلانتری» از مضمونی دموکراتیک و مردم سالارانه برخوردار بود. «کلانتر» تنها در شهرها و محلات و صنوف شهری وجود نداشت، بلکه نواحی روستائی و طوایف عشایری نیز دارای «کلانتران» خود بودند. در جماعات عشایری معمولاً صالح‌ترین و مقتدرترین فرد از دودمان سران سنتی طوایف «کلانتر» می‌شد. منصب کلانتری، به عنوان یک ساخت سنتی سیاسی، تا چند دهه پیش در عشایر ایران، از جمله در فارس، وجود داشت و در سال ۱۳۳۵ ش. رسماً ملغی شد.

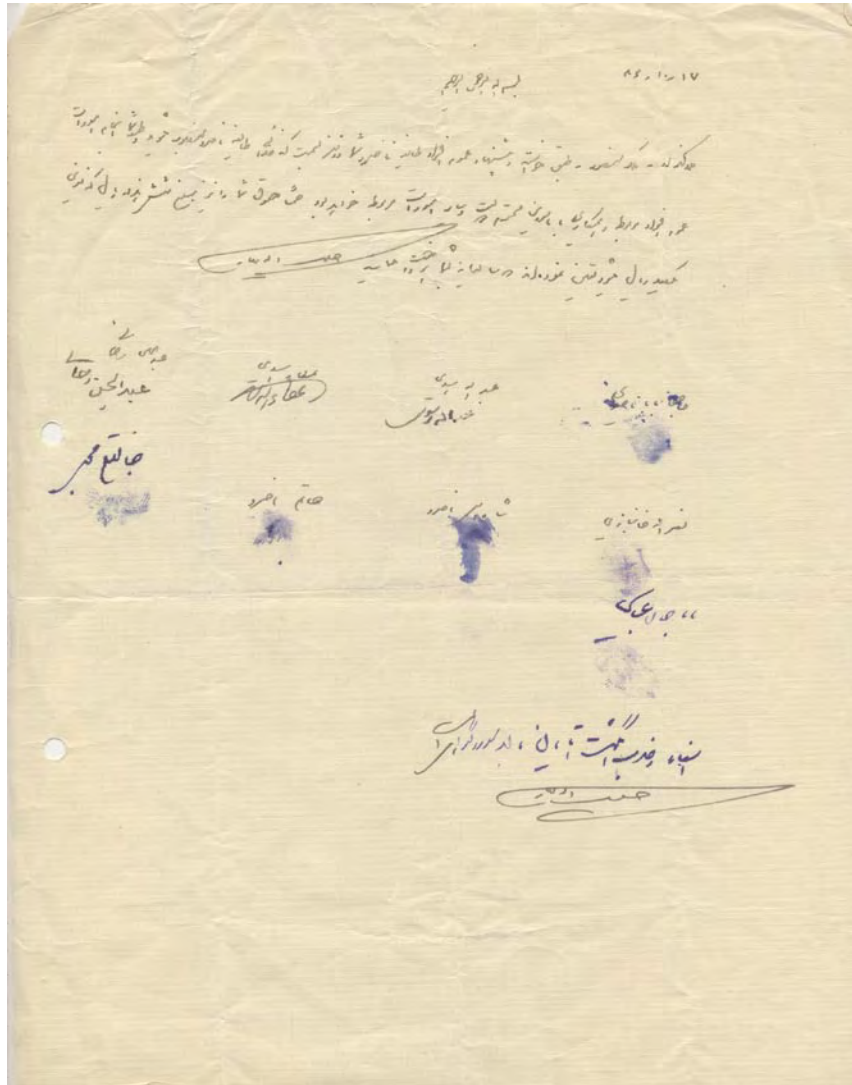


مرحوم حاج جهانزیر رحمانی ریش سفید بزرگ سُرخ‌ی (۱۳۴۰ ش.)
عکس از مرحوم کمال اعتماد



« کلاس تعلیمات نظامی سران عشایر فارس » در سال‌های ۱۳۲۰ ش.

جلو: سرهنگ اقدسی (افسر مرئی)، ردیف اول (از سمت راست عکس): امیرمنصور خان قشقایی، حبیب‌الله خان شهبازی، کریم خان کشکولی، امیرقلی خان ستوده کردشولی، نفر پنجم ناشناس، آقا بیژن منصوری بویراحمد، جهانگیر خان دره شوری، شاپور خان کشکولی.
 ردیف دوم، نفر وسط: منوچهر خان بهادری قشقایی، ردیف سوم: نفر اول حیدرقلی خان قهرمانی (نمدی)، نفر دوم ناشناس، نفر سوم احتمالاً فریدون خان جاویدی، نفر چهارم محمود خان شش بلوکی، نفر پنجم فریدون خان کشکولی، نفر ششم حسین خان زکی پور فارسیمدان، نفر هفتم حسین خان بهارلو، ردیف چهارم: نفر سوم محمد خان کیانی، نفر پنجم لطفعلی خان فارسیمدان.



نظام دمکراتیک در ساخت‌های سیاسی سنتی عشایر
حکم انتصاب ملا کلهزاد و ملا ملک منصور به کدخدایی طایفه ناصرو شرخی، ۱۷ دی ۱۳۳۶
این حکم به امضای کلانتر کوهمره و بزرگان طایفه ناصرو رسیده است.



طایفه ناصرو سُرخس (بیگدانه خرداد ۱۳۶۶)، عکس از عبدالله شهبازی



طایفه ناصرو سُرخ‌ی (بیگدانه، خرداد ۱۳۶۶)
مرحوم کرامت‌الله خان اسدی (متوفی مهر ۱۳۷۵) در عکس دیده می‌شود.
عکس از عبدالله شهبازی



رژه عشایر کوهمره سُرخس در سالهای ۱۳۲۰ ش.
 ردیف اول: مرحوم کمال اعتماد (با دوربین)، مرحوم مشهدی زمان الله عابدی (کدخدای کدنچ)
 ردیف دوّم: حاج علی پناه نامورچی (کدخدای ریچی) و مرحوم مشهدی کاووس فرهادی
 ردیف سوم: مرحوم کرامت الله خان اسدی



عشایر سُرخِی (گردان ۳ نیروی مقاومت ملی)

نفر اول (ایستاده): مرحوم کمال اعتماد، ردیف اول (نشسته بر صندلی): مرحوم حاج سردار شاهین، مرحوم سردار خان قلاتی،

مرحوم کرامت‌الله خان اسدی، مرحوم حاج جهانزیر رحمانی،

ردیف اول (نشسته بر زمین): امیرحسین خان سلطانی‌نژادبان، مشهدی زمان‌الله عابدی (کدخدای کدنچ)،

مشهدی غلامحسین پرهیزگار (کدخدای باب ایور)



کوه سلامتی (جنوب کوهمره، مشرف بر دشت گره)
روستای شکفت، مرکز قدیم کوهمره، بر قله این کوه است.



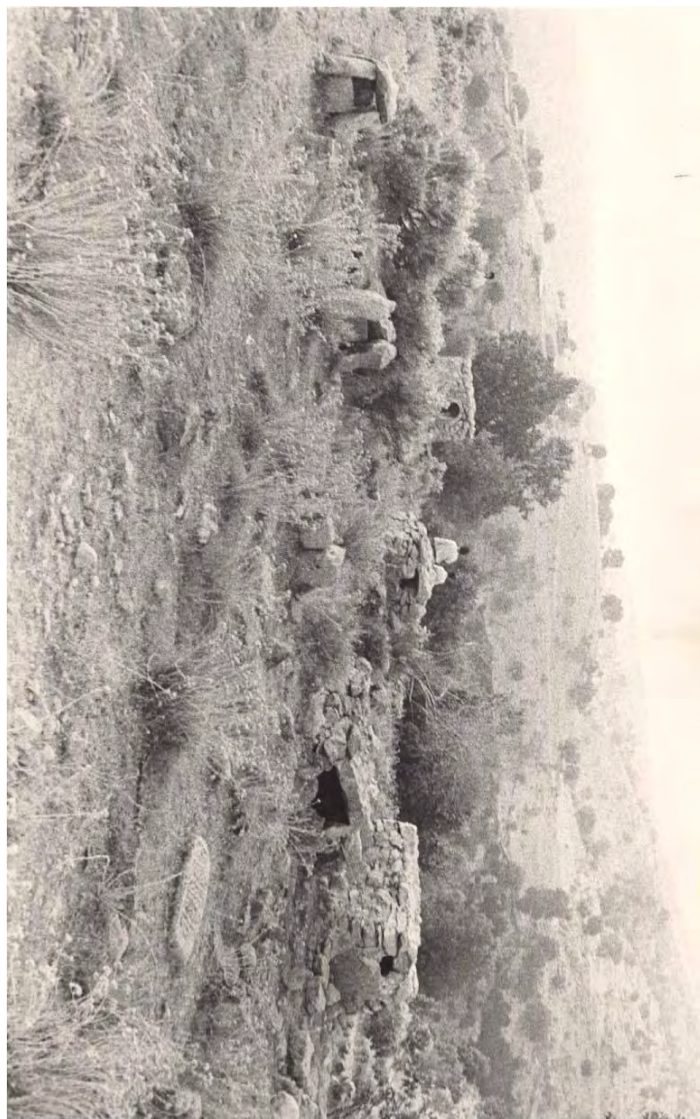
روستای شکفت در قله کوه سلامتی
عکس از عبدالله شهبازی، ۱۳۶۷



من، غلام یاری شکفتی و دیگران در روستای شکفت (۱۳۶۷)



قلعه شهباز خان (پدر بزرگم) در تل خُنک (کوه شکفت) مشرف بر دره دریا
عکس از عبدالله شهبازی، ۱۳۶۷



قبرستان قدیم سُرخِی در تل خنک (کوه شکفت)
عکس از عبدالله شهبازی، ۱۳۶۷



قبر پدربزرگم (روستای شکفت)، مقتول در ۲۰ جمادی الثانی ۱۳۳۴ ق.
عکس از عبدالله شهبازی، ۱۳۶۷





قبر عمویم، محمد، در روستای شکفت
در نوجوانی به‌همراه پدر بزرگم و همراهانشان نیمه شب به قتل رسیدند
مقتول در ۲۰ جمادی الثانی ۱۳۳۴ ق.
عکس از عبدالله شهبازی، ۱۳۶۷



من و حاج امیرحسین خان سلطانی نژادیان (تنها پسر عمویم، ملا سرمست خان سُرخس، کلانتر کوهمره)
۲۵ مرداد ۱۳۸۶



با بزرگان و ریش سفیدان کوهمره
از سمت راست: حاج عوضقلی محمدی مسقانی، من، بهادر خان امیری، مشهدی امیرقلی دهداری
۲ شهریور ۱۳۸۶



روستای میگلی

از سمت راست: حاج فلک ناز برزگری، من، مشهدی کرامت الله پسر ملا مهدی سُرخچی

۱۸ آبان ۱۳۷۰



با مرحوم حاج عوض جمشیدی، کدخدای ماصرم
۱۶ آبان ۱۳۷۰



دارنگان و کوه دلو

از راست: حاج عوضقلی محمد مسقانی، مرحوم ملا قاسم جانبازی ناصرو، حاج علی پناه نامورچی، من.

۲۵ بهمن ۱۳۸۴



مرحوم ملا قاسم جانبازی ناصرو (متوفی ۱۱ دی ۱۳۸۶)
عموی سردار شهید محمدحسین جانبازی
دارنگان، ۲۵ بهمن ۱۳۸۴